

# سال (۱۳۹۱) و نوروز کهن گرامی باد!



(صبح)

فرا رسیدن سال نو و نوروز باستانی را به تمام دوستان، آشنایان، هموطنان تبریک عرض می کنم و امیدوارم سالی سرشار از خوشبختی و سعادت، جاودانگی همیشگی و کانون گرم خانواده گی و اتفاقات خوب و میمون در همه عمر و بخصوص در سال نو و بهار نو پیش رو و شاد و سرزنده و لبهای پرخنده داشته باشید، به امید چنین سعادت.

بهاران شکوه ها دارد چمن ها

شده رنگ رنگ بهر سو نسترنها

به غربت بوسه کردم هرگلی را

به امیدی د هد بوی وطن را

سالخوردگان و افراد با تجربه مشورت کنید که چشمه‌هایشان، چهره ی سالها را دیده و گوشه‌هایشان، نوای زنده گی را شنیده است. شما چون فصلهای سال هستید، زیرا در زمستان خود بهار را انکار می کنید، در حالی که بهار سرسبز هرگز شما را انکار نمی کند، بلکه در سنگین ترین خواب غفلت به روی شما لبخند می زند، بی آنکه خشمگین شود و یا با شما ستیز کند و صفا و یکرنگی را نادیده بگیرد. طبیعت با آغوشی باز و دستانی گرم، از ما استقبال کرده و می خواهد که از زیبایی اش لذت ببریم. چرا آدم باید آنچه در طبیعت ساخته شده است را از بین برد؟ جیران.



سلامی گرم من بادا نثارت  
مبارک سال نوفصلی بهارت  
همی خواهم بهار و روز نوروز  
قناری خوشی ها آرد برایت.

آدمی ریشه در خاک و طبیعت زیبا دارد آنانی که پاکروانند نسیم دل انگیز این زیبایی اند.  
سرود طبیعت ضربانی ملایم و کشیده دارد. طبیعت زنده و بویاست نکوداشت آن، گرمی داشتن ریشه گاه  
آدمیان است. ارد.

سال نو نوروز هستی ساز را به سماواز طریق شمایه خانواده های نجیب تان تبریک و تهنیت عرض نموده،  
بهار پر طراوت، نوروز بیادماندنی و جاودانه، روز عشق و دوستی به انسان و ایام شاد و پربرکت را که نشانه  
تجدید حیات طبیعت است و سال سرشار از برکت و معنویت به همه تان آرزو دارم.  
همی خواهم باران شوق بر زنده گی، کانون خانواده ه گی و امور روزمره شما بیبارد، تا زنده گی خانواده  
گی و کاری تان را صفا دهد و گلهای سعادت و خوشبختی در دل پر امید تان تان جوانه زند، لبخند بر لبانتان  
نقش ببندد.

بهار آمد گذشته رابشوید  
نوا و نغمه نو را بگوید  
به قلب مردمان میهن ما  
نهالی آرزومندی بروید.

طبیعت زیبا آدمیان را در گذر زندگی همواره شاداب و جوان نگاه می دارد.

روان رنجور، در طبیعت سبز دوباره پیوند خواهد زد و به زندگی خویش ادامه خواهد داد. ارد.

بهار، فصل شکوفتن و زیبایست در بهار- زنده گی تازه آغاز میشود و فصلی رویدن، جوانه و شکفتن شکوفه ها است. بهار، فصل زنده شدن است. در این فصل می توان با بهار، زنده شد.

نوروز به عنوان يك جشن که در تاریخ سرزمین ماسابقه چند هزار ساله دارد، تنها مختص به سرزمین فعلی افغانستان نیست و در کشورهای همسایه نیز این جشن فرخنده را که در آن طبیعت و انسان بار دیگر بیدار می شوند، گرامی می شمارند. اکثر کشورهای آسیایی نوروز را به عنوان بخشی از میراث نیاکان خود گرامی می دارند.

بهاران کینه و غم رابشوید  
جوانه های خوشبختی بروید  
بگوشی تک تک هم میهنانم  
پیام لطف خدا را بگوید.

به هنگام نکوهش هنگامه باران، به بهره اش نیز بیاندیش. بارش باران کیش زندگی و مهربانی است. ارد  
چه افسانه زیبایی، زیباتر از واقعیت! راستی مگر هر کس احساس نمی کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، این نوروز بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل سال و نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه ها رویدن آغاز کرده اند و رودها رفتن و شکوفه ها سرزدن و جوانه ها شکفتن و این هیاهور انوروز نام گذاشتن.

رسید بهار و آمد نوبهاری  
شکفته لاله ها درمرغزاری  
نوازش مینماید جان وتن را  
صدای چشمه ها بابیقراری.

بارش باران از پستان گیتی، فرزندان را در دل خاک جانی می دهد و زندگی را هویدا می کند و چه نیک مردان و زنانی که می بارند برای شکوفا شدن بستر آیندگان. باران مهر آسمان است نه بغض آن، همانند آدمیان مهرورزی که می بارند و کینه توزانی که خشک و بی نشانند. ارد

علی شریعتی میگوید: . . . نوز داستان زیبایی است که در آن، طبیعت، احساس و جامعه هر سه دست‌اندرکارند. نوز که قرن‌های دراز است بر همه جشن‌های جهان فخر می‌فروشد، از آن رو “هست” که یک قرارداد مصنوعی اجتماعی و یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست، جشن جهان است و روز شادمانی زمین، آسمان و آفتاب و جوشِ شکفتن‌ها و شور زادنها و سرشار از هیجان. هر آغاز. جشن‌های دیگران، غالباً انسان‌ها را از کارگاه‌ها، مزرعه‌ها، دشت و صحرا، کوچه و بازار، باغ‌ها و کشتزارها، در میان اطاق‌ها و زیر سقف‌ها و پشت درهای بسته جمع می‌کند: کافه‌ها، کاپاره‌ها، زیرزمینی‌ها، سالن‌ها، خانه‌ها ... در فضایی گرم از نفت، روشن از چراغ، لرزان از دود، زیبا از رنگ و آراسته از گل‌های کاغذی، مقوایی، مومی، بوی کندر و عطر و ... اما نوز دست مردم را می‌گیرد و از زیر سقف‌ها، درهای بسته، فضاهای خفه، لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه‌ها، به دامن آزاد و بیکرانه طبیعت می‌کشانند: گرم از بهار، روشن از آفتاب، لرزان از هیجان. آفرینش و آفریدن، زیبا از هنرمندی باد و باران، آراسته با شکوفه، جوانه، سبزه و معطر.

کسی که بتواند زیباترین شعر زندگیش را عاشقانه در بهار بخواند، می‌تواند حدیث زنده گی را با احساسی سوزان‌تر از خورشید، در دل دریایی یار بسراید.

پس، عشق را در خود بارور کرده، کینه و نفرت از دیگران را به دور ریخته و با روانی پاک و سالم به دنبال کامیابی و موفقیت باشیم. به‌طور یقین، کسانی که در عشق ذوب می‌شوند، هرگز بدی و زشتی را در زنده گی نمی‌بینند و هرچه که می‌بینند، زیبایی و کمال است.

نوز، روز تازه و روز جدیدی است - اول حمل روز نو سال جدید آغاز می‌گردد و کهنگی سال قبل که با سرما، خستگی و تکرار کارها و روزها همراه بوده، با نوز به روز نو و سال جدید که طراوت طبیعت آن را ترو تازه ساخته تبدیل می‌گردد. عطر نرگس، رقص باد، نغمه شوق چلچله‌ها و بلبلان مست. نوید دهنده زندگی ورستاخیزدوباره است. با بهار زمین نفسی دوباره می‌کشد، شاخه‌ها پراز جوانه میشود و گل‌ها لبخند می‌زند و پرستوها از سفر باز می‌گردند تا بهار را معنا و سال نورآچشن بگیرند.

بهاروسال نوازراه رسیده  
گل وسنبل به بستان قدکشیده  
نگردروادی های سبزمیهن  
شکوفه کرده شاخه هاخمیده.

ارد: در طبیعت فصل بهار، تنها سه ماه است، اما آدمی می تواند همواره بهاری باشد.

نوروز و بهار آزاده گی وسرزنده گی را فریاد می کنند، افسرده گی را می زدایند، دوستی ها را تجدید و تحکیم می کنند، از ظلمت شب می کاهند، بر روز و روشنایی می افزایند، شکوفه به ارمغان می آورند، نسیم زنده گی را در زوایای جان ها جای می دهند. به دیدگان برق مهر و محبت می نشانند و به جان ها صفا و یکرنگی می بخشند.

خوشم ناید بهارانی گل افروز  
نه دلدارونه جامه های زردوز  
درین غربت سرآی رنج واندوه  
سرودونغمه های روز نوروز.

در رنجی که ما می بریم، درد نه تنها در زخم هایمان، که در اعماق دل طبیعت نیز حضور دارد. در تغییر هر فصل، کوهها، درختان و رودها ظاهری دگرگونه می یابند، همانگونه که آدم در گذر عمر، با تجربیات و احساساتش تحول می یابد. در دل هر زمستان، تیشی از بهار و در پوشش سیاه شب، لبخندی از طلوع نمایان است. جبران

نوروز درهم شکافتن دل خاک ست وسر بر افراشتن دانه ای که خزان بی رحم در گوشه خلوت باغ زنده بگورش کرد. نوروز زمان بازگشت پرستوهای مسافربه خانه است. نوروز صفحه ای و روزی از تاریخ نیست، نوروز مادر تاریخ است. نوروز نگرهبانی ست که در تغییر فصل و نسل نمیگذارد هویت و اصل تغییر یابد، برای ملتی که انکار نشدنی زیست میکند.

اما نوروزوسال نوبرغربت نشینان وتعبدیان سخت طاقت فرساوجان گدازاست.  
تبعید! در ساده ترین تعریف، به اجبارگسستن از سرزمینی که به آن تعلق دارید.

ز دوریت وطن در پیچ و تابم  
نموده داغ هجرانت کبابم  
سرا پا شوق دیدار تو دارم  
بزرگی کن بیا یک شب به خوابم.

چنانکه برگ ناچیز درخت نمی تواند رنگ سبز خود را تغییر دهد و آن را به زردی درآورد، جز با خواست طینت درخت و نوعی شناخت که در نهاد آن به کار گرفته شده است، کسی هم که مرتکب گناهی می شود قادر نیست بدون خواست و اراده ناپیدای شما و نیز بدون آگاهیهای مرموز دل شما مرتکب بزهکاری شود، زیرا شما همگی در یک قافله رو به سوی ذات الهی در حرکتید (راه شمایید و رهروان شما) جبران.

وطنم زادگاه مهربانم و مادروطنم! عشق تو در دلم همیشه مانده گاراست، یاد تو در یاد من جاویدانه خواهد بود در قلبم در نگاهم فقط تویی همه وقت تو را می جویم.

گفته اند: غربت اصطلاحی است که برای تعریف احساسی در انسانها هنگام دوری از وطن یا خانه به کار می رود. غربت همان دلتنگی برای میهن یا خانه است و یا دلتنگی برای اشیایی که روزی به انسان تعلق داشتند ولی اکنون در دسترس او نیستند. لغتنامهٔ دهخدا غربت را دوری از وطن و خانمان معنی می کند. احساس غربت در انسان زمانی رخ می دهد که به شهری دور سفر کرده و برای مدت طولانی از خانه، میهن و کاشانهٔ خود دور شده باشد. این احساس معمولاً هنگامی که محیط فرهنگی شهر هجرت با فرهنگ موطن شخص متفاوت باشد بسیار تشدید می شود. غربت در برخی مواقع با ترس و احساس درمانده گی آمیخته می شود.

بهار و روزنوره نگشايد

زروری عطوفت امسال نياید

به شهری غربت ودوری وطن

اگر آید بگو دیری نیاید.

ما باید طبیعت را به چشم مادر بنگریم و با آرامش، خود را به او تسلیم کنیم تا بتوانیم بسیار آسوده احساس کنیم که به جهان باز می گردیم، همان گونه که همه ی موجودات دیگر باز می گردند. همه ی ما در حقیقت جزء جدایی ناپذیر این همه هستیم. نافرمانی و سرکشی، بیهوده است، باید خود را به این جریان بزرگ واگذار کنیم. (هرمان هسه)

انسان آواره که گذشته درناکی را با خود حمل می کند، نمی تواند به آسانی در کشور میزبان استقرار پیدا کند. انسان های زجر کشیده و شکنجه دیده ی مهاجر به صورتی باور نکردنی در برابر آثار دهشت بارزورگویی و جنگ و نامردمی که در زادگاهش از سرگذرانیده اند. تجربه ی تلخ و شقاوت های جنگی آنان را دچار افسرده گی زنده گی نموده و روزهای این افراد در غربت نیز رقت بار است اینان گاهی بی هیچ دلیلی دائماً در رنج و عذابند. غم دوری از وطن، درد آواره گی، رنج زنده گی درجه دوم و احساس

بدی که از این همه به انسان دست میدهد، نره کوچکی است از تلاطمی که در قلب و روان میلیون ها پناهنده، موج میزند زنده گی در وطن دیگران، هر جای که باشد، از کشورهای همسایه تا دورترین گوشه جهان، طراوتی ندارد گرچه در سرزمین مادری زنده گی سخت باشد و دشوار، انسان در سرزمین دیگران نمی تواند احساس تعلق و دل بستگی داشته باشد، اما با آن هم، کم نیستند کسانی که در آروزی رفتن از وطن، سر از پا نمی شناسند و به تعبیر دیگر، رفتگان در زحمت اند و دیگران در حسرت. به امید صلح دایمی در وطن و خوشبختی همیشگی به مردم کشور.

نشسته تک و تنها گریه کردم

بیادی شهری زیبا گریه کردم

نه شفقت است اینجا نه عطف

به هر نوزو پیدا گریه کردم.

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)